سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 7

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيد) [1]

یک مقدار راجع به خداشناسی و تجلّی حق متعال در افئده و قلوب انسان‌ها از نظر فطرت صحبت شد. البته اگر بخواهیم در آن باب توسعه نطاق بدهیم، شاید در حدود بیست شب می‌توان در آن وادی سخنرانی کرد. ولی چون بنده نظرم این است که یک مقدار هم راجع به نبوت و ولایت و بالاخص راجع به حضرت حجت روحی له الفداء تصمیم دارم سخنان بیشتری گفته شود، لهذا قناعت می‌کنم الاّ این‌که در انجمن ما جمعی، جوانانی تشریف فرما هستند که این‌ها دلشان می‌خواهد علاوه بر مطالب فطری که با مردمان منصف باید صحبت کرد، یک مقدار حرف‌های دیگری هم که با معاندین مجادل، با آن‌هایی که اهل جدل هستند و اهل انصاف نیستند، امشب یک مقدار هم باید با آن‌ها صحبت شود.

تصمیم گرفتم طبق افکار مقدسه جوان‌هایی که دلشان می‌خواهد حق جویی و حق طلبی را با اهل جدل هم در این‌باره به میان بیاورند و از این قسمت هم سخنانی گفته شده باشد. البته این یک مقدار جنبه علمی دارد ولی خوب است آقایان تحمل وحوصله به خرج بدهند، زیرا برای این‌که برای جوانان دانشجو و دانش آموز و دانشمند ما لازم است این تذکّر را من داده باشم و آن این است:

تاره کسی صاف است، اهل وجدان است، دلش می‌خواهد حقیقت بر او روشن شود، او را می‌توان به فطرت ارجاع داد و به راه فطری او را به راه آورد. ولی یک دسته این‌طور نیستند، ابوجهل

صفت هستند، ابوجهل می‌دانست که پیغمبر9 بر حق است، او می‌دانست که این بزرگوار مبعوث من عندالله و بر انگیخته شده از جانب خدا است، او می‌دانست. ولیکن هوی هوس، آقایی، تکبّر و کبریائیّت، او را مانع از تسلیم می‌شد. او اهل جدل بود، امثال ابوجهل در دنیا فراوان بوده و هستند و تا ظهور هم خواهند بود. خدا در قرآن می فرماید: (وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُم) [2] یک عدّه یقین به مطلب دارند ولی انکار می‌کنند. (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ الله ثُمَّ يُنْكِرُونَها) [3] می‌دانند ولی انکار می‌کنند. برای این عدّه مردم چوب و فلک لازم است. چوب و فلک علمی، چوب و چماق نیست، چوب و فلک علمی، مطالب علمی اصطلاحی دندان شکن است. باید این‌ها را در زاویه حادّه مثلث منطق و علم قرار داد و او ناچار از قبول شود. دنیای امروز از روی شهوت، روی حیوانیت، روی هوی و هوس، روی آزادی و بی‌بند و باری، دلش می‌خواهد که خدا را قبول نکند و از راه انصاف و از راه فطرت وارد نشود، حرف می‌زند، سخن می‌گوید، جدل می‌کند. باید با این نمره از اشخاص، جوانان ما مجهّز شوند و با چوب و فلک علمی و منطق دندان شکن فلسفی با آن‌ها معامله کنند تا آن‌ها را ملزم به قبول و ملزم به سکوت کنند. از این راه من به جوانان و دانشمندان و فضلای مجلس، الحمد لله و المنّه نوع جمعیت که به چشم من می‌خورد از سیما و منظرشان می‌فهمم که اهل فضل و دانش هستند و دلشان می‌خواهد که مطلب گیرشان بیاید، حالا من چیزی بلد نیستم آن هیچی، ولیکن آقایان دلشان می‌خواهد مطلب به دستشان بیاید. این مایه خوشبختی و سعادت بنده است، لهذا بیان می کنم:

آقایان! یک نفر «طبیعی» چه می‌گوید مقابل الهی؟ طبیعی می‌گوید: اصلا خدایی نیست. یعنی ماورای این عالم محسوس یعنی عالمی که با چشم دیده می‌شود و با گوش آوازش و با شامه روایح و بوهای او استشمام می‌شود و با دست لمس می‌شود. ماورای این عالم محسوس، عالم دیگری نیست. این خلاصه حرف طبیعی است. می‌گوید این عالم عبارت از ماده و نیرو و قوّه، که به اصطلاح خودشان «انرژی» می‌گویند. حتّی المقدور من می‌خواهم از واژه‌های اجنبی احتراز کرده باشم، واژه‌هایی که معمولی ؟؟؟ 7 لغت فارسی و عربی بگویم.

می‌گویند این عالم عبارت است از: یک مجموعه ماده و قوّه که گاهی ماده متبدّل به قوّه می‌شود و گاهی قوّه متبدّل به ماده می‌شود. این عالم ماده و قوّه نه سر دارد نه ته دارد، نه اوّل دارد و نه آخر دارد. از آن طرفش بی‌پایان و از این طرفش هم بی‌نهایت و بی‌پایان است. ؟؟؟ 7:50 ماده متحوّل می‌شود به قوّه، دارای صوری و اشکالی و دارای ترکیباتی می‌شود و ترکیب‌ها منحل می‌شود،

«من الازل الی الابد» ماده هست و قوّه، و قوّه هست و ماده، و تبدّل و تحوّل این دو به یکدیگر و پیدا شدن صور و اشکال و درهم ریختن صور و اشکال است.

این عالم همین است. دیگر حرف‌هایی که شما آخوندها می‌گویید، ورای این عالم، عالم دیگری است، عالم برزخی است موجوداتی خارج از این عالم است، خدایی است که خالق و آفریننده این عالم است، این‌ها هیچ کدامش نیست. همه‌اش حرف است می‌زنید. این عصاره و کپسول ؟؟؟ 8:50 خلاصه حرفشان است، خلاصه.

بنده این‌جا چند تا سؤال دارم. خوب جوان‌ها این سؤال‌های بنده گوینده را ضبط بفرمایند. و اگر هم مورد ابهامی یا اعتراضی شد، البته اگر خدا قابل بداند تا آخر ماه مبارک این‌جا هستیم. مزاحم شما هستیم. روزها بعد از ظهر بیکار هستیم ممکن است تشریف فرما شوم و با هم‌دیگر بنشینیم دوستانه صحبت کنیم تا رفع ابهام شود، یا از من یا از آن‌ها. چند تا سؤال دارم:

سؤال اوّل این است: آیا تحوّل مادّه به این صور، ماده شده آدمی‌زاد، شده یک جناب موسیو، یک مستر، یک مهندس، یک قیافه عجیب غریب، سبیل‌های بادامی و زلف‌های اتریشی ؟؟؟ 10 یا شده است یک شیخنا یی.

معبا و معصا و معمم   به قدر اهل دل گشته مصمم

شیخ رجل بزرگوار شده است. به این شکل و قیافه. سر و صدایی پیدا کرده است رنگی پیدا کرده است، شکل و قیافه‌ای گرفته است. آن مادّه به این صورت‌ها متحوّل شده است. به خودی خود متحوّل شده است یا یک عاملی و یک علّتی و یک سببی منشاء شده است برای این‌که مادّه، مادّه بسیط ساده، متحوّل به این حالت و صور به این صورت شود؟ بله؟ مادّه شده گیاه، گیاه‌های مختلف رنگارنگ. آن وقت این گیاه هم اصنافی پیدا کرده است. ریشه پیدا کرده یک صنف است. صنف ریشه یک صنف است. تنه پیدا کرده، شاخه پیدا کرده، برگ پیدا کرده است، غنچه پیدا کرده، گل پیدا کرده، میوه پیدا کرده، گل‌ها رنگ رنگ شده است. هر برگ گل، یک رنگ خاص پیدا کرده. یک برگ لاکی شده، یک برگ سفید شده، یک برگ بنفش شده، یک برگ یک قسمتش سفید شده است، یک قسمتش بنفش شده است، یک قسمتش قرمز شده است. این تحوّلات و تشکّلات عظیم که بر مادّه بسیط وارد شده، به خودی خود بدون علّت وارد شده است؟ یا یک علّتی و سببی بوده است که آن سبب منشاء برای پیدایش این صور شده است؟

آقا زاده‌ها نور چشم‌ها! جوان‌های فاضل توجّه فرمودید چه عرض کردم! مادّه بسیط است. مادّه به ذات خود صورت خاصی ندارد. مادّه به ذات خود شکل معیّن ندارد، قیافه معیّن ندارد، حجم معیّن ندارد. معین ندارد، این تعیّناتی که وارد شده بر مادّه و مادّه را به صور گوناگون مصور و متشکل کرده است که اگر صور این عالم را بخواهیم بشماریم از شماره خارج است، تنها همین یک نفری که این‌جا نشسته است، مویش، پوستش، استخوانش، گوشتش، خونش، رگش، پی‌اش، ناخنش، استخوانش اگر چنان‌که حیوانات دیگر، سمش، دمش، همه این‌ها تعینات است، و باز هم بویی یک تعین خاص دارد از عجایب است. یک نکته هم این‌جا بین الهلالین به قول ما آخوندها، توی پرانتز به قول فوکولی‌ها بگویم:

خدا «واحد» «احد» است، خدا «فرد» «متفرّد» است. یکی از اسم‌های خدا واحد است، یکی از اسم‌هایش احد است، یکی از اسم‌هایش فرد است. این احدیّت و فردانیّت خدا مظهر می‌خواهد، تمام ممکنات مظهر فردانیّت خدای هستند و مُظهر احدیّت حق تعالی هستند. هر ذرّه‌ای از ذرّات این عالم دارای یک خصوصیاتی است دیگری در این عالم مانند او تمام این خصوصیات را ندارد. مثلا چطور؟ یک رشته مویی را از سر یک آقازاده‌ای می‌گیرید. این مو را با تمام موی‌های بدن خود او و تمام موی‌های بدن همه همین جمعیّتی که نشسته‌اند و تمام موی‌های بدن مردم این شهر، مردم این استان، مردم این مملکت، مردم آسیا، مردم روی زمین، چهار میلیارد جمعیّت، یک دانه مو را اگر ببری در لابراتوار و به دقّت هر چه تمام‌تر دقّت کنید، با تمام موی‌های دنیا مختلف است این یک خصوصیتی دارد که آن‌ها ندارند، یا رنگش مشکی‌تر است یا رنگش کهرباتر است، یا رنگش عالی‌تر است، یا رنگش سفیدتر است، یا کلفت‌تر است، یا باریک‌تر است یا سوراخ توی این مو گشادتر است یا سوراخش تنگ‌تر است. چون موها سوراخ دارند مثل سوزن‌های دکترها می‌ماند. سوراخ دارد بخارات ازش بیرون می‌آید، لذا گفتند سرهاتان را بتراشید تا بخارات کشیده شود و برای سرتان بهتر است. این زلف گذاشتن و گیس گذاشتن، این‌ها خیلی خوب نیست. اولاً از شکل انسان را می‌اندازد، این موی سر گذاشتن‌ها خوشگل‌ترتان نمی‌کند، شما را بد گل‌ترتان می‌کند. توجّه فرمودید یا نه! بعد هم از نظر بهداشت وحفظ الصحّه، سر تراشیدن که در اسلام مستحب است، خیلی مؤثّر است و امّا این که در عربستان پیغمبر9 و دیگران گیسو داشتند، آن خاصیّت عربستان است. چون آن‌جا شعاع ماورای بنفشش زیادتر است، ؟؟؟ 16:40 بیشتر است، موی می‌گذارند برای این‌که مغز سر محفوظ‌تر بماند و موی‌ها را روغن هم می‌زنند.

به هر حال این یک دانه موی با تمام موی‌های بدن بشر و حیوانات دنیا، وقتی‌که ببرید موازنه کنید، می‌بینید این دارای یک خصوصیاتی است که به این خصوصیت یک دانه موی دیگر در عالم نیست. این آیت فردانیّت خدا است. همان‌طور که خدا واحد و احد است و متفرّد است و دارای فردانیّت است و شبیه ندارد، عدیل ندارد مثل و نظیر ندارد، مخلوقات خدا هم همین‌طور است.

یک مثال روشن‌تر بگویم، الان شما این‌جا نشستید، در حدود سیصد نفر جمعیّت به نظر من تخمین زده می‌شود. همه شما بشر هستید، همه شما آدمیزاد هستید، همه شما هم اهل همین آب و هوای بیرجند و همین آب و خاک هستید، درست است یا نه؟ هر کدامتان یک شکل مخصوصی دارید، یکی بینیش دراز است، یکی گشاد است، یکی لبش غنچه‌ای است، یکی دلمه‌ای است، یکی دیگر چاه زنخدانش ؟؟؟ 18:10 دلربا است یکی مثل بندری‌ها می‌ماند، یکی سیاه است، یکی گندم گونه است، یکی سفید پوست است، یکی سرخ‌پوست است، یکی چشم‌هاش مشکی است مثل آهو قشنگ است ؟؟؟ 18:20 و و و ، محال است شما در این جمعیّت سیصد نفری، دو تا را که از جمیع جهات شکلشان مثل هم باشد پیدا کنید و محال است، یک شکل را بلندش کن، تمام اهل این شهر، تمام اهل استان، تمام اهل ایران، تمام اهل آسیا و تمام پنج قارّه دنیا، بلکه تمام موجودات جاندار این کره و کرات دیگر، محال است یک شخص دیگر مانند این شخص پیدا کنی. این آیت فردانیّت خدا است.

و فی کُل شیءٍ له آیتٌ   تدلُّ عَلی انه واحدٌ

هر گیاهی که از زمین روید   «وحده لا شریک له» گوید

و از این‌جا یک نکته عرفانی را بگویم. پس تمام ذرات عالم به وجود خودشان شهادت به یگانگی و یکتایی خدا می‌دهند. همه به زبان فطرت و به زبان خلقت می‌گویند: «لا اله الّا الله، لا اله الّا الله، لا هو الّا هو، یا من هو، یا من لا هو الّا هو».

ذکر درویشی است. یک وقتی در یک خانقاهی بودم، سحری بود، ؟؟؟20 حرکت کردند مشغول ذکر شدند. مال خوانساری‌ها بود. «یا هو، یا من هو، یا من لا هو الّا هو، لا معبود الا الله، لا موجود الا الله» با همین آهنگ می‌خواندند با یک حال عجیبی.

«یا هو یا من لا هو الّا هو» این «لا هو الّا هو» خدا در تمام ذرات ممکنات مظهر دارد و تجلی دارد. این هم «یا هو یا من لا هو الّا هو» است، آن یکی هم «هو لا هو الّا هو» است. آن یکی هم هو. این میکروفون هم «یا هو یا من لاهو الّا هو» است. نظیر ندارد. در تمام دنیا، تمام ذرات عالم

امکان همه می‌گویند: «هو لا هو الّا هو». همه می‌گویند «الواحد الاحد و الفردُ المتفرّد الصّمد»، به لسان خلقت و به زبان فطرت می‌گویند.

خدایا به حق محمد و آلش: زبان تشریعی ما را هم تا دم مردن به لا اله الّا الله مترنم بفرما.

ما ماهیان دریاییم آهوان صحراییم

جمله راست گویانیم لا اله الّا الله

از یُسبّح لله، (یُسَبِّحُ لِله ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْض) [4] ، تسبیح تکوینی است.

از یُسبّح لله جان هر که شد آگاه

او شنید لا اله الّا الله

رو ببین تو از هر سو جلوه جمال او

لا اله الّا هو لا اله الّا الله

در جهان همه ذرات نور غیب را مشکات

غیر نفی و حق اثبات لا اله الّا الله

تمام ذرات ممکنات از درّه بیضاء تا به هیولا برسد. از سری تا به ثریا و از عقل تا به هیولا همه این‌ها آیت وحدانیت خدای هستند، یعنی چه؟ یعنی در هر یک، یک خصوصیتی است که آن خصوصیت در هیچ موجود دیگری پیدا نمی‌شود. یک سر سوزن آن را این اروپایی‌ها کشف کردند آخرش هم انداختند تو ادارت شما هم حالا روان شده، ما کاسه لیس آن‌ها هستیم. این مسئله انگشت نگاری است. می‌گویند سر انگشت مخصوصاً انگشت سبابه، گرچه معتقد بنده بالاتر از این حرف‌ها است، نمی‌خواهم وارد شوم به درد شما نمی‌خورد. سر انگشت سبابه هرکسی با این‌که هفت هشت تا دایره بیضی‌الشکل بیشتر نیست، ده دوازده تا دایره بیضی‌الشکل است، دایره کامل نیست، می‌گویند روی کاغذ که نقش بشود با تمام سر انگشتان مردم دنیا مخالف است. لذا می‌گویند بیا انگشت نگاری کن. انگشت‌ها را می‌گیرند روی کاغذ می‌زنند، این برای یک موقعی که اگر فلانی یک چیزی را نسبت به شما دادند شما منکر شدید بعد بیایند روی انگشتت بگویند تو همان آدم هستی، غیر تو نیست. آقایان سر ناخنتان هم همین‌طور است، یک ؟؟؟26:20 هم همین‌طور است. یک موی ابرویتان هم همین‌طور است. تمام ذرات بدن شما یک خصوصیتی دارد که به آن خصوصیت ممتاز است و در عالم امکان نظیر من جمیع الجهات ندارد. این شد! به قول شما پرانتز را ببندیم.

سوال می‌شود؟ این مادّه که اولّش نه چوب بود، نه درخت بود، نه میکروفون بود، نه آقا شیخ محمود بود، نه مشتی عبدالله بود، نه حاج آقا، نه موسیو، نه مستر، هیچی نبود، این چطور شد که موسیو شد؟ مستر شد، درخت شد، میوه شد، یاقوت شد، آهن شد، این‌ها صور مختلفه‌ای است و تشکّلات متنوعه غیر متناهی است که بر مادّه وارد شده است. مادّه چه شد که متحوّل به این‌ها شد؟

حادث بدون علت نمی‌شود، بدون سبب، مسبب پیدا نمی‌شود، بدون مؤثر، اثر پیدا نمی‌شود، الان بی‌خودی این‌جا یک مرتبه یک گل‌دسته پیدا شود، بی‌خودی، بی‌خودی، یک مرتبه پیدا شود، نه!

عقل همه عقلای دنیا از قدیم و جدید و طبیعی و الهی و همه و همه به این مطلب معترف است که حادث بدون علّت و سبب نمی‌شود، این تشکّلات متنوعه که در هر کدامش خدا می‌داند من بحث‌های علمی دقیق دارم ولی نمی‌خواهم واردش بشوم، این کل‌های مختلفی که پیدا شده و تحولّات متنوع، علّت این چیست؟ خود ماده علت است؟ اگر بگویی خود ماده علت است، می‌گویم: این ماده سر و ته ندارد، خوب دقت کنید، این مادّه‌ای که نه در است و نه دیوار است، اول امرش، نه درخت است نه گل است و نه گِل است، نه بلبل است، نه شتر است و نه موتور، هیچی هیچی نیست، ماده بسیط سازج و ساده است. این چه شد که این طوری‌ها شد؟ علّت این‌طوری شدنش خودش است یا خارج از خودش است؟ این سوال است؟

اگر بگوییم خودش است، اولاً این‌جا یک اشکال دیگری پیدا می‌شود و این اشکال را محال است تمام طبیعیین و مادیین دنیا بتوانند جواب بدهند، بزرگترین پروفسورهای دنیا ؟؟؟ 29:40 که در علوم طبیعی یگانه هستند ؟؟؟ نمی‌توانند جواب این اشکال دوم را بدهند.

می‌گوید که خود مادّه منشاء این تبدلات و تحولات شده است. خود مادّه به ذاته، سبب برای تحوّلات شده است. می گویم: مادّه که از حیث زمان سر و ته ندارد ، هزار سال قبل که اوّل پیدایش نبوده است. مادّه که اوّل ندارد، هزار قرن قبل، یک میلیارد قرن قبل هم که تو بگویی، باز هم جلوترش هست و می‌گویند این تحوّلات باید در یک میلیارد قرن قبل می‌شد، چرا بعد شد؟

فضلاء این خیلی دقیق است، یک مقدار دقّت بکنید می‌فهمید و لو یک خورده ظریف است، مادّه که اوّل ندارد. می‌گویید میلیاردها سال این مادّه متحوّل شد تا یک بیرجندی را پیدا کرد، تا یک عدّه نفراتی را پیدا کرد، تا یک آشیخی را پیدا کرد، تا یک اجتماع جمعیّتی را پیدا کرد. بالاخره میلیاردها قبل تحولات شد و شد تا این‌که در شب هفتم ماه مبارک سال هزار و سیصد و نود و چهار هجری قمری این مجلس پیدا شد و یک آشیخ خراسانی آمد قارقار داردار راه انداخت. این تحوّلات،

مبدأ و عللی دارد که این علل در یک میلیارد سال قبل تهیّه شده است تا حالا به این نتیجه رسیده است. نتیجه‌اش سخنرانی در یک جمع چهار صد نفری است با این داردار و قارقار و های و هویی که راه انداخته است.

می‌گویم علل، مال خود مادّه است یا از خارج مادّه است؟ می‌گویند مال خود مادّه است. می‌گویم این مادّه که صد هزار میلیارد سال قبل بود، چطور شد این مجمع در هزار میلیارد قرن قبل درست نشد؟ هرچی که تو بگویی من جلوی تو را می‌گیرم و می‌گویم جلوتر باید پیدا شده باشد، چون مبدأ زمانی‌که برای مادّه نیست مادّه «مِنَ الأَزَل اِلی الأَبد» است، چون مادّه «مِنَ الأَزَل اِلی الأَبد» است، باید این مجلس «مِن الأَزَل اِلی الأَبد» باشد.

این‌جاست که سر گاو تو خمره گیر می‌کند، این‌جاست که بزرگترین فیلسوف طبیعی نمی‌تواند جواب بدهد. اگر علل و مبانی و عوامل پیدایش این صور، مستند است، مستند به خود مادّه است، مادّه قدیم است، مادّه که به گفته شما ازلی است، مبدأ زمانی ندارد، باید تمام این تحوّلات در ازل پیدا شده باشد. ؟؟؟ 33:10 که از ازل پیدا شود، اشکال هست باید در هزار قرن قبلش پیدا شده باشد، در هزار قرن قبل هم که پیدا شده باشد، باز اشکال است، باید در میلیارد قرن قبل پیدا شود، این مشکل را نمی‌تواند پیدا کند.

ناچار هستند بگویند علل این تحوّلات و مبانی این تشکّلات مال خارج مادّه است. یک چیز دیگری از غیر مادّه در مادّه اثر کرده است و مادّه را از بساطت و از سزاجت تغییر داده است، درختش کرده است، معدنش کرده، حیوانش کرده، انسانش کرده، زمینش کرده است، آسمانش کرده است، آفتابش کرده است، ماهش کرده است، گل و ؟؟؟ 34 کرده است، خار و خسش کرده است، حنظلش کرده است، عسلش کرده است.

این تشکّلات و این تبدلات متضاد متناوب، معلول یک اراده‌ای است که آن اراده خارج مادّه است و مسیطر بر ماده است. معلول یک قدرت و نیرویی است که او محیط به مادّه است و مادّه در ؟؟؟ 34:30 آن نیروی خارج از مادّه و محیط به مادّه، او همان خدایی است که ما داریم. چاره ندارد.

طبیعی مجادل، مادی غیر منصف، در مقام و منطق علم و بحث علمی، چاره ندارد، باید قائل شود به یک نیروی دیگری که مسلّط بر مادّه است و مسیطر بر ماده است و پیدایش مادّه هم معلول همان نیرو و مولود همان نیرو است و ماده و تحولاتش در قبضه او است، و هو الله تعالی، آن نیرویی که عظمتش چنین است که (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض) [5] آن نیرویی که (هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ

الظَّاهِرُ وَ الْباطِنِ) [6] . آن نیرویی که ازلی و ابدی است و آن نیرویی که فنا ندارد و بقای مطلق است، آن نیرویی که مرگ و ممات ندارد و حیات مطلق است. او خدا است و آن این است که ما مسلمانان می‌گوییم و آن این است که ما به بچه‌هایمان می‌گوییم بگو: «لا اله الّا الله» و همانی است که ما به بچّه‌هایمان می‌گوییم بگو: «الله اکبر». همان است که ما به بچه‌هایمان یاد می‌دادیم. حالا که دیگر در مدارس جدید این حرف‌ها نیست. در مکتب‌های قدیم معلم باشی‌ها و خان باجی‌ها می‌گفتند بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله و الله اکبر».

خدا شما را از سایه معرفت و عبودیّت خودش آنی خارج نکند و تا دم مردن شما را بر اعتقاد بر یگانگی خودش باقی بدارد.

برای رضای خدا تقدیم ولیش امام زمان7 سه تا صلوات بفرمایید.

شورش عشق تو در این ؟؟؟ 37:50 نیست که نیست

ای خدا،

تمام ذرات عالم، همه به خدا عشق طبیعی می‌ورزند. همه لا اله الا الله می‌گویند. همه «لا هو الا هو» می‌گویند. همه یاواحد یااحد می‌گویند. همه یاالله می‌گویند. در الله من حرف خیلی دارم. افسوس که وقت تنگ است. یک ماه مبارک رمضان بیشتر نداریم.

شورش عشق تو در این ؟؟؟ 38:30 نیست که نیست   منظر روی تو ؟؟؟ نظری نیست که نیست

نیست یک مرغ ؟؟؟ فکندی به قفس   تو ؟؟؟ تا به پری ؟؟؟

یقول و یقول الی ان یقول.

موسیی که دعوی انا الحق شنود   ور نه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست

داد «هو الحق، هو الحق» از لسان فطرت تمام ممکنات بلند است و همه ممکنات نای نی الوهیت هستند و انا الحق خدا از ذرات عالم متجلی و متظاهر است. نهایت گوش موسوی می‌خواهد.

خوب، این یک راه، یک راه این شد. خلاصه‌اش این شد، اگر مادّه هست و قدرت و نیرو و انرژی، و این مادّه که سر و ته ندارد، این تحوّلات و این تشکلات و این تصورات این‌ها حوادث هستند. علّت این‌ها چیست؟ سبب این چیست؟ سبب، خودش است. اگر خودش است من الازل باید این تحوّلات باشد، هر زمان که باشد سؤال می‌شود چرا عقب افتاد، جلوتر نیامد؟ چون ازلی است، مادّه

ابتدا که ندارد. میلیارد میلیارد قرن قبل هم که اگر این مجلس فراهم می‌شد آن‌جا باز هم سؤال می‌شد که چرا میلیارد میلیارد قبل پیدا نشده است؟

چون مادّه ازلی است و علّت حدوث این اشکال و این صور و این تحوّلات که خود مادّه است. وقتی علّت خودش است باید از لااوّل پیدا شود و از لااول پیدا شدن ممتنع است. خلف است. و اگر خارج از مادّه است، یک چیزی دیگری است که این مادّه را خاکش کرد، آبش کرد، آتشش کرد، هوایش کرد، گلش کرد، رطبش کرد ؟؟؟43 نوش جان کنید ؟؟؟ و اگر چیز دیگری است، اگر نیروی دیگری است که تحوّل به مادّه داده است از ازل تا ابد، ما همان را می‌گوییم آن نیروی «ماوراءالطبیعه» آن‌که من ورائهم محیط، (وَ اللهِ مِنْ وَرائِهِمْ مُحیطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجید في لَوْحٍ مَحْفُوظ) [7] . آن کسی‌که (وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ) [8] . و آن کسی‌که احاطه پیدا کرده است به تمام اشیاء (وَ لا یُحیطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِما شاءَ) [9] آن کسی علمش و قدرتش، رحمتش، حکمش، کمالش، جمالش، جلالش، عزّتش، کبریائیتش، سلطنتش، هیمنتش، مومنیتش، ؟؟؟ 43:50 برو تا آخر اسما حسنی و صفات علیا، آن کسی‌که از ازل مهیمن است به این کمالات بر ممکنات، آن خدایی است که ما مسلمان‌ها می‌گوییم. او همان کسی‌که پیغمبر اسلام محمد9 آمد و همان اول گفت: «قولوا لا اله الّا الله». قربان دهانت بروم، قربان خاک پایت بروم پیغمبر، خاک پایت طوطیای همه عرفای دنیا است که چه حقیقت بزرگی را با چه بیان ساده‌ای آوردی تو مغزهای بچه‌های عربستان، تا چه برسد به ایرانی‌های چیز فهم، اشکالات دیگر هم هست من اشاره می‌کنم و رد می‌شوم چون هرکدام از این‌ها بحث مفصل دارد.

علم یک حقیقتی است، در این عالم ما حقایقی داریم، اعراض داریم، جواهر داریم، نه مقوله عرض داریم، کم و کیف و و عین و فعل و انفعال و اضافه و ؟؟؟ 45:15 و چه و چه داریم، پنج مقوله جوهر داریم، عقل داریم، نفس داریم، جسم داریم، صورت داریم، هیولا داریم، پنج مقوله جوهر داریم و نه مقوله عرض داریم.

یک مطلبی دیگر در این عالم هست و حقیقت دیگری در این عالم هست که آن نه جوهر است نه عرض است. آن چیست؟ دانایی، دانایی خودش یک حقیقتی است. این دانایی را نمی‌شود وجب کرد، نمی‌شود گفت این آقا یک وجب دانایی دارد و آن آقا دو وجب دانایی دارد. دانایی را وجب نمی‌شود کرد. آن چیزی را که ما وجب می‌کنیم «کربلایی رجب» است، علم را که ما وجب نمی‌کنیم.

علم را نمی‌شود روی ترازو گذاشت سنگینی و سبکی آن را اندازه کنیم و بگوییم او یک من یا دو من علم دارد. علم را نمی‌شود توی کاسه کرد و بگوییم یک کاسه علم دارد. شیخ می‌گفت ؟؟؟ 46:20 علم داخل سینه نیست، علم داخل مغز جا ندارد. بالاتر از این‌ها است.

علم و دانایی، دانایی نه سنخ مغز ما است، نه سنخ پوست ما است، نه سنخ گوشت ما است، نه سنخ استخوان ما است، نه سنخ رنگ ما است، نه سنخ بوی ما است. اصلا سنخ هیچ کدام از این جواهر اعراضی که ما می‌گوییم نیست، این دانایی در ما هست، خوب توجّه کنید! یک موقعی بود که هیچی را نمی‌دانستیم، اصلاً الف ب ت ث را هم نمی‌دانستیم، حالا یک ملا شده‌ایم، حالا یک فیزیک‌دان معروف شده‌ایم، یک شیمیست نابغه شده‌ایم، یک حجّه الاسلام، آیت الله شده است یک نفر ادیب شده‌ای، در صنعت خودت یک قالی‌باف نمره یک شدی، الان هم نقشه‌های مختلف قالی‌ها در ذهنت هست، رنگ‌ها، تارها، پودها، ؟؟؟47:35 چه و چه، همه این‌ها رو تو می‌دانی. دانایی داری، این دانایی نه سنخ گوشت نه سنخ پوست است نه وزن و وجب دارد و نه می‌شود آن را متر کرد، این دانایی از کجا پیدا شد؟ کی این دانایی را داد؟ این دانایی مال مادّه است یا مال خارج از مادّه است؟ اگر خود مادّه دارای دانایی است باید این چوب منبر بنده «اعلم العلما» باشد، باید ابوعلی‌سینا باشد، باید فارابی و معلم اول باشد، باید خواجه نصیر طوسی باشد. انیشتین باشد، خوب به هر حال این چوب مادّه است، مادّه که شاخ و دم ندارد، این چوب هم مادّه است، این میکروفن هم مادّه است، آهن هم مادّه است، باید همه این‌ها ملّا باشند چون علم برای مادّه است دیگر علم مادّه است، مادّه منشاء و مبداء است، اگر مادّه منشاء و مبداء است باید هرجا مادّه است این علوم باشد، این چوب مثلاً باید ملّا باشد، دولا هم نیست چه برسد به ملّا.

پس معلوم می‌شود این علم، از یک مبداء دیگری و از یک منشاء دیگری و از یک محیط و کانون دیگری است که او اقیانوس علم و دانایی است، علیم است و عالم است و علام است. التفات فرمودید! این دانایی از یک مبداء دیگر است، آن مبدئی که تمام دانایی‌ها را داده است، چون دانایی‌ها مختلف است، یک جور دانایی وجود ندارد که! میلیاردها اصناف دانایی است. یک دانایی این آقازاده است، دانشجو در دانشکده دانا می‌شود در حساب و هندسه، در جغرافیا، در مثلّثات، در جبر، در مقابله، در فیزیک، در شیمی، در علم منایا و ؟؟؟50 در علم جبر ؟؟؟ این علومی که هست جدید و قدیم، این یک سنخ است، آقای فیزیک‌دان یک سنخ دانایی دارد، شیمیست یک سنخ دیگری دارد، محاسب و مهندس یک سنخ دیگری دارد، آن الاهی یک سنخ دیگر دارد. الاهی قدیم

می‌گویم. الحمد لله علوم روز دنیای غرب الاهیت ندارد این گوی و این میدان، این بدبخت‌ها علوم الهی ندارند. کشیش‌هایشان این‌ها را در حلق این‌ها چپاندند.

جوان‌های عزیز من شما را دوست می‌دارم و دلم می‌خواهد شما درس بخوانید، یگانه فاضل و دانشمند شوید و از آمریکا و اروپا بیایند این‌جا و گدایی در خانه شما کنند و از شما درس بگیرند و از شما اجازه بگیرند، اجازه اجتهاد در علم خودشان را بگیرند و برگردند، نه این‌که شما آمریکا و اروپا بروید. «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» [10] . اسلام در همه چیز باید سر باشد، باید آن قدری در علوم جدیده، در صنایع و اختراعات مسلمانان قوی باشند که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بیایند این‌جا و از شما یاد بگیرند و بروند، این عقیده را بنده از چهل سال پیش می‌گفتم. دلم می‌خواهد شما جوان‌ها فاضل باشید، دانشمند باشید، علوم شماها مختلف است، الهیات ندارد، غرب الهیات ندارد، و اصلاً الهیات نمی‌فهمد، نمی‌فهمد چیست؟ همین پرفسورهای بزرگ، همین‌ها را این کشیش‌ها چنان خر می‌کنند سوارشان می‌شوند و چهار نعل می‌رانند و این‌ها می‌برند و به آن‌ها نان تقدیس می‌خورانند، می‌برند این‌ها را در کلیسا در روز معیّن یک طبق نان می‌آورند که آردش و خمیرش با آداب مخصوص خمیر شده است و دعاهای عشای ربّانی بر این خوانده شده است و لقمه لقمه است. این‌ها را می‌نشانند، همین پرفسورها، همه طبقات پرفسورهای متدیّنشان هم است. باز دعای عشای ربّانی را می‌خوانند و می‌گویند دهنتان را باز کنید، یک لقمه بر می‌دارد می‌گذارد تو حلقش و می‌گوید قورتش بده و نجو، اگر بجوی خدا قرچه می‌شود زیر دندانت نرم می‌شود، قورتش بده آن‌وقت خونت با خدا و عیسای مسیح می‌شوی. این خره هم می‌خورد و خونش با خون خدا یکی می‌شود این‌طوری خر می‌شوند.

و الله قدر آخوندهایتان را بدانید. خدا شاهده خر سواری که کشیش‌ها می‌کنند، خر سواری که خاخام‌های یهودی می‌کنند، یک هزارمش را آخوندهای شما ندارند. این بیچاره‌ها قانع هستند که یک ماه رمضانی بیایند تیمنا و تبرکا افطاری دعوت کنید برای تبرّک منزلتان آن‌جا قدم بگذارند. از شما توقّع دیگری بدبخت‌ها ندارند. شما را راهنمایی به حق و حقیقت، خدا و پیامبر و به مبداء، به معاد، مفت و مجانّی می‌کنند. آه اگر زیر چنگ این کشیش‌ها بیافتید، گناه می‌خرند. می‌گویند گناهتان را می‌خریم. هزار تومان به من بده گناه کردی من می‌بخشم، شراب خوردی من می‌بخشم، علمای شما کی این حقه بازی‌ها و الواتی‌ها را در می‌آورند؟ کجا خر سواری می‌کنند؟ شما را

آدم کرده‌اند، تربیت کرده‌اند، خدا شناس کرده‌اند، به مراحل انسانیت کشانده‌اند.

خدایا به حق محمد و آل محمد: سایه علمای روحانی ما را بر سر ما مستدام بدار.

نعمت وجودشان را برای ما موفر و مبذول بفرما.

ما را به روحانیت اسلام بیش از پیش معتقد و آشنا بفرما.

علم مختلف است و انحا مختلفه دارد، علم فیزیک یک علمی است، علم شیمی یک علمی است، مثلثات یک علمی است، هندسه یک علمی است، یک علم دیگر علمای قدیم دارند، ادبیات دارند، منطق دارند، دوازده علم ادبیه، صرف، نحو، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، منطق، عروض، قافیه، شعر، بعد علم کلام دارند، علم اصول دارند، علم فقه دارند، علم درایه دارند، علم رجال دارند، علم تفسیر دارند، علم تاریخ دارند. جوان‌ها این‌ها علومی است.

به چشم حقارت نگاه نکنید، علم منحصر به علومی که شما دارید نیست. آن‌ها هم علم‌هایی دارند، علوم الهی دارد، علوم روحانی دارد، احترام آن‌ها را و آن‌ها را قدر بدانید، ما هم قدر شما را در رشته خودتان می‌دانیم.

به هر حالت علوم مختلف است، هر علم و دانایی یک صنف خاصی است، درست توجّه فرمودید! یک نیرو و کانون و منبع علمی باید باشد خارج از محیط مادّه که انحاء علم های دنیا، علوم ظاهریه را اسم بردم، علوم غریبه را هیچ اسم نبردم. سیمیا ریمیا حیمیا کیمیا لیمیا پنج علم غریب است و هر کدام از این‌ها شعبی دارد که گفتنش جایز نیست و الا به شما می‌گفتم. باید یک کانون علمی در ماورای مادّه باشد، یک اقیانوس متلاطم ؟؟؟ 57:10 یم وحدانیتی که همه علم‌های متنوع دنیا از او سر چشمه گرفته است. و آن کانون علم و معدن یک چنین دانایی غیر متناهی از حیث عدد و عدد او خدایی است که ما می‌گوئیم.

«صلّی الله علیک یا رسول الله، الا و صلّی الله علی سیّدنا و نبینا ابی القاسم محمّد9»

اگر خاک این طفل را دایه است

این گل‌ها برای خاک است؟ خاک غلط کرده است؟ ماده غلط کرده یک چنین گل قشنگی، یک چنین دل ربای قشنگی، نسترن‌ها حظ می‌کند آدم، یاسمن‌ها آدم حظ می‌کند.

اگر خاک این طفل را دایه است   چرا دایه اش را نه این مایه است

بداند هر آن کس دل آگه بود

هر کسی که دل آگاه دارد او می فهمد.

بداند هر آن کس دل آگه بود   که این از خم صبغه الله بود

یک خمی خدا گذاشته است رنگرزی احدیت تو خم می‌کند و بیرون می‌آورد، یکی سفید است، یکی زرد است، یکی دراز است، یکی کوتاه است، یکی پهن است، یکی گرد است، یکی ؟؟؟ 1:00:30 یکی دانا است یکی نادان است، رنگ‌های مختلف.

بداند هر آن کس دل آگه بود   که این از خم صبغه الله بود

بحث توحیدی دنباله خیلی دارد، همین مقدار بس است، ان‌شاءالله اگر زندگی بود و شما زنده بودید و من هم تصدق سر شما زنده بودم از فردا شب، «اللهم عرفنی نفسک» ما تمام شده است. رسیدیم به «عرفنی نبیک»، از مبحث خدا باید پایین آمد.

عقل اول را ؟؟؟ عقل دوم   ماهی از سر گنده گردد نی ز دم [11]

از خداشناسی می‌آییم به پیغمبر شناسی. و بعد از پیغمبر شناسی به امام شناسی می‌رویم.

خدایا به حق قرآن عظیم، خدایا به سر سینه امیر المؤمنین7، یک پرده از اسم اعظم خدا سر سینه علی مرتضی7 است، خدایا به اسم اعظمت در قرآن، صاحب معارف قرآنی را به زودی آشکار بفرما.

این جمع را پای منبر صاحب الزمان7 به شنیدن بیانات علم و ؟؟؟ 1:02 آن بزرگوار موفق وسعادتمند بفرما.

«صلّی الله علیک یا ابا عبدالله»

آقایان امام حسین7 خیلی قیمت دارد، یکی زیارتی نسبت دادند به امام زمان7 به نام «زیارت ناحیه» معروف است. در آن‌جا حضرت بقیه الله7 خطاب‌هایی به امام حسین7 دارند.

یکی از عبارات آن این است می‌گوید: «کنت للقرآن سندا و للامه عضدا و فی الطاعه مجتهدا» [12] سند قرآن امام حسین7 است. برهان قرآن امام حسین7 است. پشتوانه قرآن امام حسین7 است. امام حسین7 را کوچک نمی‌توان گرفت، امام حسین7 نسبت به سایر ائمه امتیازات عظیم و عجیب دارد.

یکیش این است که اگر امام حسین7 نمی‌بود قرآن را برده بودند. آن لامذهبی که به نام سلطنت و به نام خلافت رسولی بر مسند نشسته و در مجمع عام می‌گوید:

لَعِبَت هاشمُ بالمُلک   فلا خَبرٌ جاءَ ولا وحیُ نظر

صاف می‌گوید اصلاً بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و الّا دین چی، آئین چی، خدای چی، کتاب چی.

یزید لا مذهب علنی گفت:

لَعِبَت هاشمُ بالمُلک   فلا خَبرٌ جاءَ ولا وحیُ نزل

لست من خندف فان لم انتقم   من بنی احمد ما کان فعل

گفت: من بچّه خندق نیستم!

پدرنامرد! تو بچّه هیچ کس نیستی و اصلاً معلوم نیست بابایت چه سگی است، معلوم نیست تو بچّه بیابانی هستی، تو بچّه حیوان هستی، تو معلوم نیست بچّه چی هستی!

گفت من از خندق نیستم، مادر بزرگشان، اگر از بچه‌های پیغمبر چنان انتقام نکشم.

[1] . فصلت: 53

[2] نمل : 14

[3] نحل : 83

[4] جمعه : 1 – آیه : يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْض

[5] بقره : 255

[6] حدید : 3

[7] بروج : 21 -22 -23

[8] بقره : 255

[9] بقره : 255

[10] من لایحضره الفیه : ج4 ص 344

[11] نفس اول راند بر نفس دوم   ماهی از سرگنده باشد نه ز دم

[12] بحارالانوار : ج 98 ص 239 - لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدا